

ریشه‌های بزرگ سخن

نقدی ریشه‌شناختی بر «فرهنگ بزرگ سخن»

آرمان بختیاری

فرهنگ بزرگ سخن. حسن انوری. انتشارات سخن. تهران. ۱۳۸۱.

امروزه فرهنگ‌نگاری (Lexicography) شاخه‌ای از علم زبان‌شناسی است که تمامی دستاوردهای این علم در همه زمینه‌ها (از ساختواره و نحو گرفته تا معنی‌شناسی و آواشناسی و کاربردشناسی و مانند آن) را به کار می‌گیرد.^۱ تنها نگاهی به فرهنگ‌های بیگانه (به زبانهای گوناگون) از جمله Webster, Duden, Heritage Random House... برای اثبات این ادعا کافی است. در تنظیم خردساختار (microstructure) و کلان‌ساختار (macrostructure) این فرهنگها از روشهای نوین علم فرهنگ‌نگاری پیروی شده است. از جمله مباحث خردساختار، چگونگی تنظیم اطلاعات ریشه‌شناختی در این فرهنگهاست که مبتنی بر دانش زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی است.^۲ اما در مورد فرهنگهای فارسی، وضع به گونه‌ای دیگر است. شکل نگرفتن فرهنگ‌نگاری به‌عنوان یک علم با همه ویژگیهایش، پیشینه کهن زبان فارسی و نبود پشتوانه‌های نظری قوی ریشه‌شناختی فقدان فرهنگهای ریشه‌شناختی معتبر و مبتنی بر علم زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی و دخالت افراد غیرمتخصص در کار ریشه‌شناسی (نک. ذاکری، ۱۳۷۲، ص ۲۷۳ تا ۴۳۵) و پرداختن به ریشه‌شناسیهای عامیانه، کار فرهنگ‌نگار را در این حوزه دشوار می‌کند.

پژوهشهای ایران‌شناسان خارجی نیز بسیار پراکنده و تخصصی است و مهمترین آنها به زبانهایی غیر از انگلیسی (آلمانی، روسی...) نگارش یافته است که این نیز از جمله علل گریز پژوهشگران از آنهاست.

متأسفانه به‌دلایلی که ذکر شد و نیز به دلیل فراموش شدن هدف اصلی ریشه‌شناسی و ریشه‌یابی واژگان یک زبان-که از دیدگاه علم زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی عبارت است از یافتن صورت یا صورتهای اولیه و واژه، شناخت ارتباطات خویشاوندی آن و بررسی انواع تحولات صوری و معنایی آن- بسیاری از کسانی که به کار ریشه‌شناسی فارسی پرداخته‌اند، به ریشه‌تراشی یا ریشه‌شناسیهای غیرعالمانه گرفتار شده‌اند. (نک. ذاکری، ۱۳۸۱، ۹۲ تا ۹۹).

نیم‌نگاهی به سنت فرهنگ‌نگاری در ایران در دوران متأخر (فرهنگ معین، فرهنگ فارسی امروز (صدری افشار)، و اینک فرهنگ بزرگ سخن) نشان می‌دهد که به‌رغم پیشرفتهای چشمگیری که در دانش زبان‌شناسی تاریخی زبان فارسی صورت گرفته، ریشه‌شناسی در این فرهنگها جایگاه شایسته‌ای نداشته است. در این میان روش ریشه‌شناسی فرهنگ فارسی معین به‌دلایلی بر فرهنگهای بعدی رجحان دارد. فرهنگ معین اصولاً با دیدی ریشه‌شناختی تهیه شده است و این امر از مدخل‌بندیهای دقیق (در غالب موارد) و ثبت صورتهای آوانگاشتی زبان مبدأ، استفاده راهگشا از گویشها، ذکر تحولات معنایی، استفاده از زبانهای ایرانی باستان و میانه و تقطیع‌های تکوازی برمی‌آید (بررسی دقیق این روش به مجالی دیگر نیازمند است).

فرهنگ فارسی امروز (صدری افشار، ۱۳۷۷) متأسفانه فاقد اطلاعات ریشه‌شناختی است (و این خود آسیبهایی بسیار به خردساختار این فرهنگ وارد آورده است). فرهنگ سخن نیز نه‌تنها گامی از ریشه‌شناسیهای فرهنگ معین فراتر نتهاده است بلکه گویای پسرفتی در عرصه ریشه‌شناسی است که ویراستار ارشد این فرهنگ در «یادداشت» خود علت آن را «فقدان منابع غنی ریشه‌شناسی» دانسته است.

در اینجا بایسته است که پیش از ورود به بحث بررسی اطلاعات ریشه‌شناختی در این فرهنگ، نخست درخصوص ضرورت وجود اطلاعات ریشه‌شناختی در فرهنگ یک‌زبانه دلایلی ذکر شود:

(۱) برای تفکیک دقیق مدخلها، تسلط بر دانش ریشه‌شناسی ضروری است تا بتوان مدخلهای هم‌آوا-هم‌نویسه را به‌درستی تفکیک کرد (اشتباهی که برای مثال فرهنگ سخن در مورد واژه شیر مرتکب شده است، نک. به بعد).

(۲) برای توجیه پاره‌ای از رویدادهای زبانی، از جمله وجود صورتهای آوایی مختلف برای یک واژه (برای مثال ارخالق-ارخالق، تشک-دُشک، دکمه-تکمه و...)، ریشه‌شناسی در این مورد به ما می‌گوید که این صورتهای گوناگون آوایی از گویشهای گوناگون ترکی به فارسی راه یافته‌اند. یا برای مثال راه-ره، ماه-مه که گونه‌های آزاد در زبان فارسی هستند (نه صورتهای اختصاری). نیز بدون دانش ریشه‌شناسی نمی‌توان پدیده‌هایی مانند بدو-به حاشیه:

(۱) از لحاظ نظری نیز این فرهنگها بر آرای زبان‌شناسانی چون Kipfer James, Zgusta و Hartmann متکی‌اند.

(۲) از جمله مباحث نظری در این زمینه مقاله‌هایی است که در مجموعه Wörterbücher, Ein internationales Handbuch zur Lexikographie, Berlin-New York, 1990 به چاپ رسیده است.

او)، بندگان (جمع بنده)، و رازی (= اهل ری) را توضیح داد.

۳) برنامه‌ریزیهای زبانی و آموزش زبان نیز از جمله عواملی است که ثبت اطلاعات ریشه‌شناختی را در فرهنگ ضروری می‌سازد.

۴) شناخت انواع تحولات معنایی واژه، که به معنای شناخت تحولات فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی و مانند آن است (نک. آراتو، ۱۳۷۳، ۲۲۳ تا ۲۴۶)، تنها از راه ثبت اطلاعات معنی‌شناسی تاریخی در فرهنگ امکانپذیر است.

بنابر آنچه گذشت، ثبت اطلاعات ریشه‌شناختی در فرهنگ یک‌زبانه نه تنها از الزامات فرهنگ‌نگاری است، بلکه دقت، درستی و عمق این اطلاعات امکان می‌دهد که فرهنگ برای مقاصد جزو واژه‌نگاری صرف نیز به کار رود. این امر بویژه در مورد زبان فارسی که متأسفانه فاقد فرهنگ جامع ریشه‌شناختی است، ضروری می‌نماید.

اکنون نگاهی به یادداشت سرویراستار ارجمند می‌افکنیم:

نخستین چیزی که در این مورد، فرهنگ‌نویسی فارسی را در حیطه تأثیر قرار می‌دهد، کندی تحول این زبان در طول تاریخ است. وارد این مقوله نمی‌شویم که چرا زبان فارسی به کندی تحول یافته است، که آن خود معلول علل بسیار است... به هر حال اینکه مردم ما بدون تحصیلات خاص، زبان رودکی و فردوسی را می‌فهمند یا حتی ساختهایی از کلام، همانند ساختهای رودکی و فردوسی به کار می‌برند، نشان‌دهنده این واقعیت است که تحول در زبان فارسی، مثلاً در مقام مقایسه با انگلیسی و فرانسوی بطیء بوده است...

در مورد این چند سطر، با اجازه استاد ارجمند، مطالبی را به عرض می‌رسانم. در این مورد که کندی تحول زبان، تأثیری مستقیم بر فرهنگ‌نویسی دارد تردیدی نیست، اما سؤال اینجاست که منظور از کندی تحول زبان فارسی چیست؟ در واقع باید گفت: ۱) زبان فارسی به دوره‌های فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو (فارسی دری و فارسی امروز) تقسیم شده است که هر دوره تحولات خاص خود را از سر گذرانیده است. سنجش هر یک از این دوره‌ها با دوره‌های دیگر به خوبی تحولات عمیق این زبان را حتی در مقایسه با دیگر زبانهای ایرانی خویشاوند (چون سغدی و سکایی) نشان می‌دهد. دانشمندان در خصوص بررسی علل این تحولات عظیم نظریات جالبی عرضه کرده‌اند (در مورد برخی از آنها نک. اشمیت، ۱۹۸۹).

۲) در مقایسه با دیگر زبانهای هم‌خانواده هندواروپایی نیز، زبان فارسی پیش‌تاز انواع تحولات بوده است. بویژه در مقایسه با زبانهای چون آلمانی، روسی و فرانسوی، تحولات زرف زبان فارسی کاملاً آشکار می‌نماید.

۳) فارسی امروز هم به راستی دیگر همان فارسی فخیم دری

نیست و در این هزار و اندی سال، تحولات آوایی-واجی، واژگانی، نحوی، ساختوازی و معنایی‌ای را از سر گذرانده است که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست. اگر «مردم ما بدون تحصیلات خاص زبان رودکی و فردوسی را می‌فهمند...» به این دلیل است که این زبان مربوط به دوره زبانی فارسی نو است (در مقایسه با باستانی و میانه) و تحولاتی که به آنها اشاره شد در این دوره نیز، از زمان شکل‌گیری فارسی دری تا به حال بی‌وقفه ادامه داشته است، اما هنوز (در مقایسه با دوره میانه و باستانی) به حدی نرسیده است که زبان گذشتگان را نامفهوم سازد. زبان فارسی بیشترین دگرگونیهای خویش را در دوره‌های باستانی و میانه از سر گذرانده است.

پس از این یادآوری، به بررسی چگونگی ثبت اطلاعات ریشه‌شناختی در فرهنگ سخن می‌پردازیم:

در نخستین نگاه به مدخلها، مشاهده می‌شود که در مقابل پاره‌ای از آنها کوته‌نوشتیهایی چون «تر»، «فا»، و... آمده است، در مقابل برخی دیگر هیچ نشانی نیامده است و در برابر بعضی نیز علامت سؤال (?) گذاشته‌اند. برای وام‌واژه‌های اروپایی و عربی (برخلاف وام‌واژه‌های ترکی-مغولی و مانند آن) نیز صورت آوایی واژه‌ها ذکر شده است.

□ در بخش توضیحات ریشه‌شناسی آمده است: «هرگاه گروهی مربوط به ریشه‌شناسی نیامده باشد، به این مفهوم است که سرواژه، واژه‌ای فارسی است».

حال باید پرسید که چگونه می‌توان ریشه‌شناسی نکردن را به معنای ریشه‌شناسی کردن شمرد و چرا باید واژه‌ای را که ریشه‌اش شناسایی نشده فارسی دانست. در فرهنگ بزرگ سخن واژه‌های زیر بدون گروهی ریشه‌شناسی آمده‌اند، پس باید فارسی شمرده شوند، حال آنکه هیچ‌یک از آنها فارسی نیست: آسیمه، آغاز، اشیل...

دو واژه نخست وام‌واژه‌های سغدی‌اند (نک. قریب، ۱۳۷۴ و هنینگ، ۱۹۳۹، ص ۹۳ تا ۱۰۶) و واژه آخر نیز از گیلکی به فارسی راه یافته است. در اینجا لازم است تفکیکی قائل شویم بین زبان فارسی و زبانهای ایرانی. زبان فارسی یکی از زبانهای ایرانی است. دیگر زبانهای ایرانی، زبانهای خواهر زبان فارسی به شمار می‌آیند (در مورد مفهوم زبانهای ایرانی، هندوایرانی و هندواروپایی از جمله نک. ابوالقاسمی، ۱۳۸۰). پس هر واژه ایرانی را نمی‌توان لزوماً فارسی دانست، چراکه ممکن است از کردی، بلوچی، تاتی،

پارنی، سفدی، سکایی، مادی و دیگر زبانهای ایرانی به فارسی راه یافته باشد. به همین دلیل گویشی بودن واژه‌ها را نیز باید ذکر کرد. شمار دیگری از این واژه‌ها نیز که در این فرهنگ کروشده ریشه‌شناسی ندارند و باید فارسی شمرده شوند اصولاً غیرایرانی‌اند از جمله: تپه، ترمه، تیپ (نظامی)، تیله، تگه، چله (کمان)، توبره، تپل، توپولی، توپی، بوزینه، اردنگ، آب‌چین، شگون، تُنگ، جُنگ، جرگه، جلگه، شالی، کشمش، کاکل، بوته (گیاه) و...

از واژه‌های بالا، تپه، ترمه، تیپ، تیله، تکه، تپل، توپولی، توپی، اردنگ، آب‌چین، شگون، تُنگ، جرگه، جلگه، کشمش و کاکل، ترکی و مغولی‌اند (دورفر، ۱۹۶۳ و ۱۹۶۵؛ منشی‌زاده، ۱۹۹۰). واژه‌های چله، توبره، جُنگ، شالی و بوته، هندی‌اند (فولرس، ۱۹۶۲؛ دورفر، ۱۹۶۵ و منشی‌زاده، ۱۹۹۰). بوزینه (>ابوزینه) نیز عربی است.

از سوی دیگر پاره‌ای از واژه‌های ایرانی را غیرایرانی دانسته‌اند از جمله میز (مدخل ۲) (> فارسی میانه mēzd، غذا، نذر، قربانی؛ مکنزی، ۱۳۷۳)، نیز فارسی میانه mēzdbān (میزبان) [همان].

اصولاً باید پرسید که مثلاً واژه‌های زیر به چه دلیل فارسی به شمار آمده‌اند؟

□ (آب)المبو، آجر، آروغ، آژنگ، آستر، آزگار، آسیب، آشغال، آغار...

□ بیو، بلم، بیدستر، بیغوله...
 □ پکر، پیوز، پتو، پارسا، پارچ...
 □ تیم (مدخل ۱)، تغار، تپاله، تپیا، ترنا، توکا، توفال، تاول (مدخل ۱)، تَرک، تمشک...

□ جنجال، جرگه، جُلگه، جُنگ...
 □ چاپلوس، چاچول، چاقو، چاک، چیان، چرک، چنته، چروک، چموش، چغر، چرس...
 □ خنگ، خپل، خشاب، خراش...

□ دمر، دیلم (مدخل ۱)....
 □ رسوا، رم (مدخل‌های ۱ و ۲)، رخ (چهره)....
 □ زبر...

□ زیان، زنده...
 □ سنده، سنگر، سنتور، سرفه، ...
 □ شیار، شلخته، شنگ، شالوده، شخم، شالی، شگون...
 □ غریو...

□ فسنگان، فندک، فسقلی، فِرنی...
 □ قو، قرفاول، قارج...
 □ کَلک (مدخل ۱ و ۲)، کمند، کوک، کنگر، کوپال، کنجاله، کرجی (مدخل ۱)، کرشمه، کرچک...
 □ گون، گیوه، گیلان (میوه)، گلیم، گول (مدخل ۱)، گم...

□ لوس، لوند، لواش، لکتته، لجر (مدخل ۱)....
 □ مس، ماچ...
 □ نوار (مدخل ۱)، نگین، نا(نم)، نا(توان)، نیلوفر...
 □ ولرم، ویلان، ول...
 □ هنگفت، هُرم، هچل، هیز...
 □ یابو، یاخته، یال (مدخل ۱)، یله، یللی...
 از واژه‌های نامبرده، غیرایرانی بودن شماری از آنها کاملاً آشکار است. از جمله نیلوفر (>فارسی میانه nīlōpaī >سانسکریت nīlūpala؛ بیلی، ۱۹۸۱، ۲۲۶)؛ فِرنی (از لاتین)؛ چنته، جلگه، شگون (مغولی)؛ جُنگ، شالی (هندی)؛ نارگیل (>سانسکریت nārikela؛ بیلی، ۱۹۸۱، ۲۲۶)، تپیا (ترکی) و... در خصوص واژه‌های دیگر نیز شواهد تردیدناپذیر ریشه‌شناختی لازم است.

□ نوشته‌اند: «اگر سرواژه از زبان دیگر گرفته شده باشد ریشه آن را به دست داده‌ایم.»

در این مورد نیز اشکالاتی به چشم می‌خورد، از جمله:
 □ «باقلا [تر.]»، حال آنکه دورفر (۱۹۶۵) پس از توضیحات گسترده، اصل آن را مجهول دانسته است.
 □ «برجم [تر.]»، حال آنکه دورفر (۱۹۶۵) بحث مفصلی دربارهٔ این واژه کرده است و در پایان ترکی-مغولی بودن آن را رد کرده و ریشه‌های ایرانی آن را پیشنهاد کرده است (نیز نک. منشی‌زاده، ۱۹۹۰).

□ «کاغذ [از چیه.]»، البته باید ذکر می‌شد که از راه زبان سفدی به فارسی راه یافته است.
 □ «بنگ [سنس.]»، در حالی که این واژه اوستایی است (>-bangha؛ بارتولومه، ۱۹۶۱).

□ «باروت [تر.]، از فر.: poudre»، دورفر (۱۹۶۵) حدود دو صفحه توضیح مشروح دربارهٔ این واژه داده است و سرانجام نیز اصل آن را نامشخص دانسته است. از سوی دیگر، باروت یا اختراع مسلمانان است یا اختراع چینیها، پس چگونه نام آن از فرانسوی گرفته شده است؟

از جمله واژه‌هایی که با [؟] مشخص شده، می‌توان سوله را نام برد که ریشهٔ فرانسوی دارد. (Sulé نام شرکتی بوده فعال در این گونه ساخت وسازها).

□ نوشته‌اند: «بخشی از ریشه‌شناسی واژه‌ها به شکل غیرمستقیم در آوانگار می‌آید، یعنی در واژه‌های مرگب، گاهی یک یا چند جزء از واژه‌ها یا همهٔ اجزاء غیرفارسی هستند.»
 اشکالات این بخش عبارت است از:

□ در مواردی از جمله صبح‌گاه [عر. فا.] معلوم نیست که منظور از گاه، کدام گاه است چراکه در فارسی گاه (مکان) و گاه (زمان) دارای دو ریشهٔ جداگانه است (نک. مکنزی، ۱۳۷۳).

در ذیل نا (مدخل ۴) باید ذکر می‌شد که به قیاس با پهن-پهنا ساخته شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۶).

اکنون به بررسی‌هایی پراکنده در خصوص برخی از موارد ذکر شده در ریشه‌شناسی‌های این فرهنگ می‌پردازیم.

□ بر (مدخل ۵) [= بیر] بیرا [= بر = ویر] حال آنکه در پهلوی

بر (از بر کردن، از بر بودن) به صورت warm (kardan) آمده است (مکنزی، ۱۳۷۳).

□ بن‌های فعلی (مانند باش) به صورتهای غیرصرفی ارجاع یافته‌اند (باشیدن، استیدن، بودن). در این مورد نیز بدون ذکر اطلاعات دقیق ریشه‌شناختی، کاربر غالباً رابطه این دو را درک نخواهد کرد (باش - بودن/ استیدن؟).

□ به دلیل رویکرد غیردقیق ریشه‌شناختی، در مدخل‌سازی واژه‌های هم‌آوا-هم‌نویسه اختلالاتی به چشم می‌خورد: شیر (مدخل ۱)، شیر (مدخل ۲)، شیر (مدخل ۳). در اینجا حتی با مراجعه به فرهنگ معین (۱۳۷۵) به دست دادن ریشه درست این سه واژه ممکن بود. «بخش» با یک مدخل ذکر شده است به معنای «بخشیدن و بخشودن» (در این مورد نک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۳، ص ۳۵ و ۳۶). این یک مدخل، مدخلهای بخش‌دار، بخش‌نامه، بخشش و... را نیز مخدوش ساخته است.

□ مدخلهای آل (۱) و آل (۲) در واقع یک مدخل است، زیرا آل (۲) «موجودی افسانه‌ای و اهریمنی...» صورت تجسم‌یافته (Personifikation) واژه آل (۱) [سرخ] است (نک. منشی‌زاده، ۱۹۹۰، ص ۶). مدخلهای جیم (۱) و جیم (۲) را نیز باید یک مدخل به شمار آورد. جیم (۲) در ترکیباتی چون جیم شدن، جیم فنگ و... در واقع همان جیم (۱): نام ششمین حرف الفبای فارسی است که بنا بر روایات، امام صادق (ع) آن را به کار بردند (نک. پرتوی آملی، ۱۳۵۳، ص ۱۶۹). برعکس این موارد، واژه «خیر» درست ریشه‌شناسی شده است.

□ ثبت اطلاعات معنی‌شناسی تاریخی از ضروریات ریشه‌شناسی است. تا کاربر برای مثال دریابد که واژه «قهوه» در اصل در عربی به معنای «شراب» بوده است و «بیات» (نان مانده) در ترکی باستان به معنای «خدا» و «پری» در اوستا معنای منفی داشته، «جلو» در مغولی به معنای افسار اسب، و آهنگ تا قرن پنجم به معنای «کشش و قصد» بوده و یا شماری از واژه‌های ترکی در فارسی معنای مذموم (Pejorative) یافته‌اند (دورفر، ۱۹۶۳، ص ۳۵ تا ۴۰) و...

در پایان، با سپاس فراوان از پدیدآورندگان این اثر بزرگ زبان فارسی، باید گفت که انتشار این فرهنگ نشان داد که در زمینه ریشه‌شناسی (که نقد حاضر در این باره است) متأسفانه در سنجش

□ در مواردی از جمله آدم‌ربا [معر. فا.]، آدم دزد [معر. فا.]، آدم حسابی [معر. عر. فا.]، آدم به دور [معر. فا. فا.]، با توجه به اینکه واژه‌های آدم، دزد، حسابی، ربا، به، دور، هریک جداگانه مدخل شده‌اند دیگر نیازی به تکرار بیهوده و خسته کننده «عر./فا.» (گاهی فا. فا. ؟) و مانند آن نیست.

□ در واژه‌های غیربسیطی چون شلم‌شوربا و آش‌شله‌قلم‌کار، کاربر از کجا باید بداند که شله یا شلم چیست؟

□ در واژه‌هایی نظیر برنج‌فروشی، بالگرد و فعلهای پیشوندی از جمله برگشتن، برکشیدن، باز کردن، بازگشتن و مانند آن، به علت وجود چندین مدخل باژ، دو مدخل بال، چندین مدخل بو، دو مدخل بونج در فرهنگ، کاربر در نمی‌یابد که منظور کدام یک از آنهاست. در اینجا باید اجزاء ترکیب با شماره مشخص شوند.

□ نوشته‌اند: «نام زبانهایی را که واژه‌ها از آنها گرفته شده است، به شکل نشانه‌های اختصاری آورده‌ایم، مثلاً عر. (= عربی)».

□ اما در موردی مانند تاج [معر. از پهلوی: تاگ]، با وجود اینکه نشانه‌ای اختصاری برای پهلوی در نظر گرفته شده (پهل.) ولی در اینجا ذکر نشده است.

□ نوشته‌اند: «... اگر واژه عربی باشد و به شکل مشابه در فارسی به کار رود، فقط عربی بودن آن را متذکر شده‌ایم: عاقل aqel [عر.]؛ اگر واژه عربی با تحول آوایی یا املایی به فارسی راه یافته باشد، اصل عربی آن را نیز ذکر کرده‌ایم: انعام an'am [عر.؛ انعام]، مکاتبه mokātebe [عر. مکاتبه]»

□ در اینجا نیز معلوم نیست که منظور از تحول آوایی و املایی چیست؟ در دو مورد اخیر نیز تحول املایی روی نداده است ولی مسلماً در اکثر موارد، واژه‌های عربی با تحول آوایی وارد فارسی شده‌اند (حتی در مورد خود کلمه عاقل نیز تلفظ آن دقیقاً مانند عربی نیست). به هر حال در مورد هر واژه عربی، تنها نوشتن صورت عربی کافی نیست، چرا که، در بسیاری از موارد، کاربر بدون دانستن ریشه واژه نخواهد توانست در یک فرهنگ عربی آن را بیابد: ابهام، ایجاز، تمدید، آباء، تمهید، مستأصل و... پس نوشتن ریشه الزامی است: ابداع [عر. ابداع، از بدع]

□ نوشته‌اند: «در کروشه ریشه‌شناسی، بسته به واژه مربوطه گاهی اطلاعات دیگری نیز آمده است: آجان [فر. = آژان]، آگه [= آگاه]، بستگان [ج. بسته]»

□ این اطلاعات از نوع اطلاعات ریشه‌شناسی نیست و می‌توان آنها را در بخشهای دیگر مدخل، از جمله تعریف، ارجاع، صورتهای دیگر و... ذکر کرد. از سوی دیگر در مورد واژه‌ای مانند بستگان (جمع بسته)، کاربر هرگونه رابطه بستگان را با بسته بدون ذکر علت و نوع تحول درک نخواهد کرد. با این حال، در برخی از جاها که لازم بوده، از آوردن اطلاعات خودداری شده است مثلاً

با کارهای بزرگی چون فرهنگ فارسی معین، که سالها پیش تألیف شده، در زبان فارسی و در فرهنگ‌نگاری آن هنوز پیشرفت زیادی نکرده‌ایم.

□ کتابنامه

● به زبان فارسی

- آرلاتو، آنتونی. ۱۳۷۲: درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرس، تهران، پژوهشگاه.
- ابوالقاسمی، محسن. ۱۳۷۲: ماده‌های فعلهای فارسی دری، تهران، ققنوس.
- ———. ۱۳۷۷: دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، تهران، سمت.
- ———. ۱۳۸۰: تاریخ زبان فارسی، تهران، سمت.
- انوری، حسن. ۱۳۸۱: فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- پروتوی آملی، مهدی. ۱۳۵۳: ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، تهران.
- ذاکری، مصطفی. ۱۳۷۲: «اشتقاق عامیانه و واژه‌سازی تفتنی» در مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۳۴۵-۳۷۲.
- ———. ۱۳۸۱: «ریشه‌یابی یا ریشه‌تراشی» در نامه ایران باستان، سال دوم، شماره اول، ص ۹۹-۹۲.
- صدوری افشار، غلامحسین. ۱۳۷۷: فرهنگ فارسی امروز، ویرایش سوم، تهران، نشر کلمه.
- قریب، بدرالزمان. ۱۳۷۵: فرهنگ سغدی، سغدی - فارسی - انگلیسی، تهران، فرهنگان.
- معین، محمد. ۱۳۷۵: فرهنگ فارسی، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر.
- مکزی، دن. ۱۳۷۲: فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه.

● به زبانهای اروپایی

- Bailey, Harold-W.; 1981: *Opera Minora*, Vol 1. Shiraz, Iran.
- Bartholomae, Christian; 1961: *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Dörfer, Gerhard; 1965: *Türkische Elemente im Neupersischen*, Wiesbaden.
- ———. 1963: *Mongolische Elemente im Neupersischen*, Wiesbaden.
- Henning, W.B.; 1939: «Sogdian Loanwords in New Persian», in *BSOAS*; 93-106.
- Monchi-Zadeh, Davod; 1990: «Wörter aus Xurāsān und ihre Herkunft», *Acta Iranica* 29, E.J. Brill, Leiden.
- Schmitt, Rüdiger; 1989: *Compendiom Linguarum Iranicarum*, Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wien.
- Vullers, Ioannis Augusti; 1962: *Lexicon Persico-Latinum Etymologicum*, Akademische Druck und Verlagsanstalt. Graz, Austria.

ماوراءالنهر، افغان و هند در قرن نهم هجری

سیدعلی آل‌داود

نصرت‌نامه ترخان. سید میرمحمد بن بایزید پورانی. به تصحیح دکتر انصار زاهدخان. کراچی. انجمن مطالعات آسیای میانه و شرقی دانشگاه کراچی. ۲۰۰۰ میلادی. ۴۹۶ + ۶۴ ص + ۱۰ ص تصویر.

نصرت‌نامه ترخان از جمله کتابهای تاریخی مهمی است که جزئیات حوادث و رخدادهای تاریخی سده نهم و اوایل سده دهم مناطقی چون ماوراءالنهر، افغانستان، سند و هند در آن مندرج است. این کتاب ناشناخته اثر مؤلفی به نام محمد بن بایزید پورانی، از نزدیکان امیران الوس ترخان و ارغون، است. وی که مورد حمایت برخی از امیران این طوایف چون میرزا محمدعسی خان و فرزندش میرزامحمد صالح خان بود، از دودمانی شناخته شده بوده و به قراری که از جدول انساب این دودمان که در پایان کتاب درج شده برمی‌آید، در میان اجداد و همچنین اعقاب وی افراد شناخته شده فراوان بوده‌اند. براساس اطلاعاتی که دکتر محمدسلیم اختر به دست می‌دهد، بازماندگان مؤلف هنوز هم در منطقه سند زندگی می‌کنند و خود را به وی منسوب می‌دارند.

نصرت‌نامه از جمله تألیفات تاریخی مهم زبان فارسی است که در آن رخدادهای هند و آسیای میانه به تفصیل بیان شده است. در باب این ناحیه آثار تاریخی فراوان نیست، گو آنکه بخشهایی از کتاب مهم تاریخ الفی همانند این اثر به تاریخ ناحیه مزبور تعلق دارد. نصرت‌نامه حاوی یک مقدمه و چهار مقصد است. یک فصل

حاشیه:

(۱) برخی اطلاعات مندرج در این مقاله از نوشته آقای دکتر محمدسلیم اختر استاد پیشین زبان اردو در دانشگاه تهران در نقد نصرت‌نامه برگرفته شده است. این مقاله را نامبرده به زبان اردو نوشته و تحت عنوان «انتقادی مقاله» در مجله فکر و نظر از انتشارات اداره تحقیقات اسلامی در اسلام‌آباد [جلد ۳۹، شماره ۳، ژانویه ۲۰۰۲م] به چاپ رسانده است. نگارنده سپاسگزار خانم مریم ناطق شریف است که برخی مطالب لازم را از اردو به فارسی ترجمه نمود.